

اسلام سیاسی؛ فراسوی تهدید جدید (۱) و (۲)

جان اسپوزیتو / مهدی حجت

مردم سالاری، ش ۱۳۰۵ - ۱۳۰۸، ۱۸ و ۱۹/۵/۸۵

چکیده: در این مقاله جناب آقای جان اسپوزیتو با بررسی جنبش‌های اسلامی در پنجاه سال اخیر به ارائه تصویری از جنبش‌ها و رادیکال‌های اسلامی می‌پردازد، ایشان با تکیه بر برخی تحلیل‌های تاریخی و تجمیع شواهد و قرائن مربوطه، مدل بنیادگرایی اسلامی را به دو مدل خوب و بد تقسیم کرده و معتقد است: مسلمانان در تفسیر از اسلام، اختلاف نظرهای فراوانی دارند و از همین روست که عملکردهای آنان نیز بسیار متفاوت و متضاد به نظر می‌رسد.

از آیت الله امام خمینی ره تا شیخ عمر عبدالرحمان، از ایران تا مرکز تجارت جهانی، سران حکومت‌ها و هدایت‌کنندگان افکار در غرب و خاورمیانه، نسبت به خطرات اسلام ستیزه جو هشدار داده‌اند. کاربرد بی‌تمیز و آژره «بنیادگرایی اسلامی» و یکسان‌پنداری آن با حکومت‌ها و جنبش‌ها به احساس تهدیدی عظیم منجر شده است، در حالی که عملاً اسلام سیاسی بسیار متنوع‌تر است.

انقلاب ایران در سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ م موجب توجه و ورود مجدد اسلام در حیات فردی و جمعی مسلمانان گردید که پس از آن، از آن به عنوان زیادی یاد شده است از جمله: بازخیزی اسلامی، احیاءگرایی اسلامی، اسلام سیاسی، برکناری کاملاً غیرمنتظره شاه ایران از طریق انقلابی اسلامی به رهبری آیت الله امام خمینی ره شخصیتی کاریزماتیک و استقرار نظام جمهوری اسلامی تحت حاکمیت روحانیون جهان را مبهوت نمود. ترس از این‌که ایران

انقلاب اسلامی را به کشورهای دیگر خاورمیانه صادر خواهد نمود به عینکی بدل گردید که از طریق آن به رویدادها و تحولات جهان اسلام نگریسته شد. زمانی که [آیت الله] امام خمینی رحمه الله سخن می گفت، جهان به آن گوش می داد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و سراسر دهه ۱۹۸۰ تصویر رایج از جهان اسلام در غرب عبارت بود از، ستیزه جویانی که به جد در پی تضعیف ثبات کشورها، سرنگونی حکومت‌ها و تحمیل دیدگاه خود از دولت اسلامی بودند. نتیجه عبارت بود از معادله سطحی: اسلام = بنیادگرایی = تروریسم و افراط گرایی.

مسلمانان در تفسیر اسلام به اندازه پیروان دیگر مذاهب در تفسیر خود از دین اختلاف نظر دارند. اسلام برای اکثریت مؤمنان مانند سایر مذاهب جهان، دین صلح و عدالت اجتماعی است که هواداران خود را به عبادت خداوند، اطاعت از قوانین خود و مسؤلیت پذیری در امور اجتماعی فرا می خواند. امروزه احیاگرایی اسلامی از جنبه‌های متعدد جانشین بر نامه‌های شکست خورده ناسیونالیستی شده است. واقعیت این است که احیاگرایی اسلامی پیامد انقلاب ایران نبود، بلکه محصول توجه مجدد جهانی به اسلام بود که از سال‌ها پیش آغاز شده و از لیبی تا مالزی بسط یافته بود.

علل این بازخیزی بسیارند و از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کنند، اما کاتالیزورها و ملاحظات مشترک قابل تشخیص‌اند. ناسیونالیسم سکولار (چه در قالب ناسیونالیسم لیبرال، ناسیونالیسم غرب یا سوسیالیسم) حس هویت ملی ایجاد نکرده و یا جوامعی نیرومند و شکوفا به وجود نیاورده‌اند.

احیاگرایی اسلامی با بسیاری از پیش فرض‌های نظریه توسعه و سکولاریسم لیبرال غرب مغایر بوده است، از جمله باور به این که مدرن سازی به معنی سکولار سازی، غربی سازی بی‌امان و پیشرونده جامعه است. به علاوه اغلب تحلیل و سیاست‌گذاری‌ها تحت لوای سکولاریسم لیبرال شکل گرفته‌اند که آن را نیز در پذیرش ارائه یک جهان بینی، نه پارادایمی برای جامعه مدرن، ناتوان می‌سازد و به آسانی می‌تواند به «بنیادگرایی سکولاریستی» تنزل یابد که دیدگاه‌های بدیل را غیر عقلانی، افراط‌گرا و منحط می‌پندارد. تمرکز بر «بنیادگرایی اسلامی» به عنوان یک تهدید جهانی، استفاده نامشروع افراد از مذهب و باور و عمل اکثریت مسلمانان جهان، که مانند پیروان سنت‌های مذهبی دیگر، خواهان زندگی در صلح و آرامش هستند را تقویت نموده است.

بازتاب اندیشه ۷۸

۵۰

اسلام سیاسی؛
فرانسوی
تهدید جدید
(۱) و (۲)

● اشاره

نویسنده در نوشتار خود، با عنوان اسلام سیاسی فراسوی تهدید جدید که با ترجمه‌ای نارسا و ناهمگون ارائه شده است سعی در تقسیم جریان‌های جنبشی اسلامی به بنیادگرا، ستیزه جو و احیاگرا نموده است و در همین راستا بنیادگرایی اسلامی را در دو بخش مثبت و منفی ارائه نموده‌اند، که البته در این تقسیم بندی دچار ناکامی‌هایی نیز شده‌اند.

وی به درستی به این نکته اشاره کرده است که، افراط‌گرایی برخی مسلمین در تطبیق و اجرای احکام اسلامی حالت نگرانی و انزجار را در نزد مردم جهان ایجاد نموده و آنها را به اصل و بنیاد ایدئولوژی اسلامی ظنین کرده است، لیکن اعراض ایشان از ذکر انگیزه‌های این‌گونه برخوردها و عکس‌العمل‌ها، تعبیری از یک‌سویه‌نگری وی در راستای نظر خویش است.

بیداری و خیزش مسلمین در سال‌های اخیر، در پی به اوج رسیدن سیاست‌های امپریالیسم جهانی است، که سال‌ها هویت و عزت و منابع مادی و معنوی آنان را در یغما برده و هرگونه تلاش آنان را در کسب حق قدرت مشروع خود سرکوب کرده است و از این روست که اسحاق رابین نخست وزیر اسبق اسرائیل در اظهارات خود در رابطه با جهان اسلام می‌گوید: «منازعه ما علیه اقدامات تروریستی وحشیانه اسلامی به منظور بیدار نمودن جهان است که در خواب غفلت فرو رفته است. ما از همه ملت‌ها خواستاریم که توجه خود را به خطر بزرگتری که در گند و بُن بنیادگرایی اسلامی نهفته است و صلح جهانی سال‌های آتی را تهدید می‌کند معطوف دارند... ما در خط مبارزه با خطر اسلام بنیادگرا هستیم...».

این‌گونه اظهارات نخست وزیر اسرائیل که نویسنده مقاله نیز در مقاله خود به آن اشاره کرده‌اند، نیک گواهی است بر بیداری اسلامی مسلمین، که در نتیجه منع حقوق آنان و بلکه تعدی و چپاول منافع و سرزمین‌های اسلامی صورت پذیرفته است. البته غاصبان و چپاولگران همواره خواستار بی‌تفاوتی و لاقیدی کشورهای مغتصب هستند و هرگونه اعتراض و فریاد آنان را، به حساب خشونت آفرینی و تروریسم می‌گذارند، تا با جوسازی خبری آنان را به گوشه‌انزوا و تحقیر فرو برند. البته این موضوع سیاسی حساب شده و از پیش تعیین شده می‌باشد.

در بخش دیگر، مقاله نویسنده سعی در اثبات این فرضیه را دارد که، اسلام برای اکثریت عمده مؤمنان، مذهب و دین صلح و عدالت اجتماعی است که هواداران خود را به عبادت و اطاعت قوانین خود و مسؤولیت‌پذیری در امور اجتماعی فرا می‌خواند.

این طرفند خاص نویسنده که سعی دارد تفسیری خاص از دین را ملتقطانه به مسلمین نسبت دهد و تصویری تک بعدی از دین اسلام را به خوانندگان ارائه دهد، با روح و جهت

کلی سیر اسلام ناسازگار و ناهمگون است. باور مسلمین به اسلام این است که، اسلام دینی جامع است و در تمامی ابعاد اجتماعی و سیاسی برای آنان برنامه و خط مشی دارد و هرگز آنان را در عبادات و احکام فردی محصور نمی‌کند. بنابراین تعریفی که نویسنده از اسلام ارائه نموده ناکافی و به عبارتی دیگر یک جانبه است، که اگر مقصود نبوده باشد، حاکی از بی‌توجهی ایشان به تعالیم و آموزه‌های اسلامی است.

نگارنده در ادامه سعی در اثبات این معنی را دارد که، بسیاری از بزرگان و شخصیت‌های برجسته اسلامی، نگران گسترش اسلام ستیزه جویانه هستند و این خطر را گوشزد کرده‌اند و به عبارتی دیگر، با نویسنده هم نظرند و هم فریادند. ایشان می‌نویسند: از آیت الله خمینی تا شیخ عمر عبدالرحمن، از ایران تا مرکز تجارت جهانی، سران حکومت‌ها و هدایت‌کنندگان افکار در غرب و خاورمیانه نسبت به خطرات گسترش اسلام ستیزه جویانه هشدار داده‌اند....

در ابتدا باید دید منظور ایشان از اسلام ستیزه جویانه چیست؟ آیا دفاع مشروع از حقوق فردی و اجتماعی ستیزه جویی است؟ آیا ایستادگی در برابر فزون‌خواهی دولت‌های زورگو و اکنشی منفی و تهدیدی فراگیر است؟ و در ثانی آیا آیت‌الله خمینی^{ره} مخالف اسلام ستیزه جویانه به تعریف غرب بوده‌اند؟ جاداشت نویسنده محترم با دقت بیشتری به درج مطالب اقدام می‌کرد تا دچار این‌گونه برداشت‌ها نمی‌شد.

نکته قابل توجهی که در این مقاله آمده این است که، نویسنده ریشه‌های خیزش احیاگرایی اسلامی را، جدا از انقلاب ایران تلقی می‌کند و می‌افزاید: واقعیت این است که احیاگرایی اسلام پیامد انقلاب ایران نبوده، بلکه محصول توجه مجدد جهانی به اسلامی بود که از سال‌ها قبل آغاز شده و از لیبی تا مالزی بسط یافته بود.... این گفته ایشان از جهاتی غیرواقعی و فرضی است و با معادلات سیاسی و اجتماعی عصر حاضر مطابقتی ندارد؛ تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جنبش‌های اسلامی و بلکه دولت‌های اسلامی در رکون و رکود آشکاری به سر می‌بردند و جنگ اعراب با اسرائیل در سال ۱۹۶۷ نمونه بارز این رکود است. جنگ داخلی آسیای جنوبی در سال ۱۹۷۱ در پاکستان که منجر به تشکیل کشور بنگلادش شد می‌تواند نمونه دیگری بر این مدعا باشد. در یک چنین احوالی سرنگونی حکومتی با پشتوانه‌های عظیم داخلی و بین‌المللی در ایران (۱۹۷۸) به رهبری روحانیت، موجب توجه جامعه جهانی و بالاخص جنبش‌های اسلامی فعال شد و سبب بیداری و خیزش تدریجی این گروه‌ها شد، به صورتی که یک گروه فعال سیاسی در لبنان توانست دولت اسرائیل را در جنگی نابرابر شکست داده و مانع ورود و تهاجم او به خاک لبنان شود. جنبش حزب‌الله لبنان نمونه بارز صدق این مدعا است.

در پایان مقاله وی به درستی به این مطلب اشاره داشته‌اند که، ناسیونالیسم سکولار (چه در قالب لیبرال و چه در قالب سکولار عرب) هیچ‌گاه حس هویت ملی ایجاد نکرده و جوامعی با تشکلی نیرومند و شکوفا بوجود نیاورده است؛ چرا که سکولاریسم قابلیت ایجاد هویت فرهنگی در جوامع را ندارد و نمی‌تواند اخلاقی فراگیر را در جامعه ایجاد کند، چرا که خود فاقد منبع آن است و بدون دین آسمانی نمی‌توان جامعه‌ای ایده‌آل و عادلانه مدیریت و بنا نمود.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی